

حسین پژمان بختیاری

پاسخ بر پاسخ

استاد شریف عزیزم جناب آقای دکتر حریری

پس از آنکه آخرین مقالات آن دانشمند بی ادعا و بزرگ فروتن را در شماره ۷ مجله ارزشمند ارمغان زیارت کردم سخت شرمند شدم که بچه دلیل هرگز برامواج ویرانگر غلطهای صریح (لغوی و دستوری) قلمزنان مدعی خرده نگرفته‌ام ولی بر یکی دو نکته نامسلم و قابل توجیهی که در یکی از مقالات هجده گانه ایشان مشاهده شد انگشت نهاده. شاید هم خاطر آئینه مثالشانرا مکدر ساخته باشم امید که چنین نباشد.

استاد، شش صفحه از پانزده صفحه مقاله خود را مصروف بر روشن شدن فکر حقیر ساخته در حقیقت موجب اشتهار و سرفرازی او شده‌اند متأسفانه پاسخ ایشان بنده را متقاعد نساخت. خواهی گفت چرا؟

اینک ملخص نوشته ایشان و عرض پاسخ بنده را بر هر يك از موارد مقاله جنابشانرا ملاحظه فرمائید. *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۱- اگر آقای پژمان لغت قدیمی را در نوشته‌های خود بکار برده‌اند از روی

عدم توجه است نه از نابخاری

پاسخ - باتشکر از پرده‌پوشی استاد بر جهل بنده باید عرض کنم که لغت قدیمی را در نوشته‌ها مخصوصاً اشعار سخنوران قدراول همچنین در لغتنامه دهخدا و نفیسی دیده‌ام و پذیرفته. در صفحه ۱۱۶ مصباح الهدایه آمده است «عنایت قدیمی شامل او شد» و نظامی فرماید:

من نیز بسنت قدیمی گفتم غلطی بدین عظیمی

گفتم سخنی دروغ و بد رفت
 عفوم کن ک آنچه رفت خود رفت
 ۲- من هرگز نگفته‌ام که لغات قدیم و صمیم و کریم و نظایر آنها را نباید
 بکاربرد بموجب آنکه از ریشه تازیند این رای سره نگارانست الخ.

پاسخ- اگر روی سخن استاد با حقیرست باید عرض شود که بنده نیز چنین نسبتی
 بایشان ندادم. معروضه بنده آن بوده است که اگر اعراب حق دارند هزارها لغت
 فارسی را جامه عربیت بپوشانند ما هم میتوانیم لغات قدیم و کریم و صمیم و حلیم را
 با افزودن بقاء نسبت و وصفی مبدل به کلمات فارسی کنیم و اختیار لغات مزبور بعلت تشابه
 آنها از لحاظ دستوری و صوری بوده است.

۳- در باره اصطلاح «ترك گفتن» و اصلاح آن «بترك گفتن» بتفصیل سخن
 رانده‌ام آقای پژمان پس از اعتراف بدست بودن «ترك کردن» و «بترك گفتن» می‌خواهد باز
 اصطلاح غلط «ترك گفتن» را بکرسی بنشانند و شعری از سعدی شاهد می‌آورد... (که)
 درست بودن «ترك گفتن» را برهانی قاطع نتواند باشد... استناد بهمین کافی است که
 سعدی خود در مصراع اول اصطلاح «بترك گفتن» می‌آورد و حذف حرف «ب» در مصراع
 دوم (اشکالی) ندارد.

پاسخ - استاد در این قسمت بی لطفی نموده و با استعمال ترکیب «بکریسی
 نشانندن» بنده را عنود و لجوج معرفی فرموده‌اند چه آن ترکیب مشعرست بر عرضه
 داشتن دلایل و شواهد ناصواب برای پوشاندن لباس حقیقت بر پیکر لغتی غلط یا
 موضوعی ناتندرست در حالی که عرایض حقیر متکی بر گفتار بزرگان و ائمه لغت است
 و مبتنی بر سفسطه نیست.

اما اینکه فرموده‌اند سعدی حتی حافظ بارها «بترك گفتن» را بکار برده‌اند مایه
 حیرت شد چه استعمال این ترکیب دلیل بر عدم استعمال ترکیب‌های دیگر نیست مثلاً
 ترك کردن چنانکه خواهد فرماید :

من ترك عشق و شاهد وساغر نمیکنم صد بار توبه کردم دیگر نمیکنم
 و همچنین لغت «ترك» بدون معین یا متمم چنانکه شیخ اجل فرماید :
 بذل مال و جاه و ترك نام و ننگ در طریق عشق اول منزل است
 استاد میفرمایند که سعدی در مصراع دوم این بیت :
 سهل باشد بترك جان گفتن ترك جانان نمیتوان گفتن
 حرف «ب» را حذف کرده است .
 سلمنا ولی بفرمایند که درین بیت چه کرده است .

سعد یا ترك جان ببايد گفت که به یکدل و دوست نتوان داشت
 و نیز درین بیت حافظ ، حافظی که بقول استاد در فارسی نوشتن مانند سعدی
 متعصب نبوده چه میفرمایند :
 به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو ترا که گفت که این زال ترك دستان گفت
 راست بگویم بنده سعدی را در فارسی نوشتن متعصب ندیده‌ام شاعری که
 میفرماید :

گر بکشی بنده‌ایم و ربنوازی رواست ما بتو مستانسیم تو بچه مستوحشی
 چه تعصبی نشان داده جز اینکه طبعی فیاض و سخنی سهل و همتنع دارد .
 باردیگر بکلمه «قدیمی» برگردیم .

اگر استاد با شعر نظامی و عبارت مصباح الهدایه قانع نشده باشند امیدوارم
 با نظایر کلمه « قدیمی » مانند حلیمی، ندیمی ، فصیحی ، وزیری و حزینی که در
 امثله زیر عرض میشود از پافشاری در غلط بودن قدیمی انصراف حاصل فرمایند :
 از فرخی سیستانی :

از حلیمی چوزمین است و برادی چو فلک از تمامی چو جهانست و ز پاکی چو هواست

از نظامی :

از مهر زنی بدین حزینی دیوانه شد اینچنین که بینی

از فرخی :

گاهی بندیمی روی و گه بوزیری گاهی به نکه داشتن لشکر جرار

از نظامی :

شمشیر زبانم از فصیحی دارد سر معجز مسیحی

حتی بر کنیت ابو حلیم « یاء » نسبت افزوده اند چنانکه مسعود گوید در مدح

ابو حلیم زیر شیبانی .

رتبت بو حلیمیان برکش افتخار زیریریان بفزای

در خاتمه بار دیگر تکرار کنم که اگر تازیان مجازند که گج راجص، ماهر و زرا تاریخ لوزرا بوز سر کننگین راسکنجین ، ماله رامالق، نیلوفر رانوفر، گلپایگان راجر فادقان و وو کنند چرا ما برای استعمال کلماتی که ازدهها سال به اینطرف از آنان گرفته تابع دستور زبان حتی ذوق و سلیقه ایرانی ساخته ایم و آنها را در نظم و نثر بکار برد ایم رها کرده بار دیگر چشم بدهان تازیان بدوزیم و ببینیم که مالیات، هدیه، حشمت، حسام را چگونه بیان می کنند تا ما نیز چنان کنیم در حالی که فردوسی بزرگ لغت هدیه را بارها بتخفیف ادا کرده است «سلیح و سنان هدیه شاه نیست» و ما امروز اصرار می کنیم که چون اعراب آنها را مشدد میخوانند ما نیز باید آنها را بتشدید بیان کنیم. بقول مرحوم ایرج «جناب آقاعن کرد جمله عن بکنید» خیر استاد عزیز ما باید لغات اجنبی را تابع قواعد زبان فارسی و سلیقه سایم فارسی گویمان سازیم و در صورت لزوم کلماتی را جعل کنیم مانند صدر تنقید که در زبان عربی نیامده است و قصد ما هم از وضع آن رعایت مفهوم نقد و انتقاد نیست .

مردم این سرزمین زبان فرانسوی را زبان فرانسه خوانده اند چرا ؟ نمیدانم

ولی از دیرباز باین صورت اداشده و باید حفظ شود .

(کوشش ما باید در جهت حفظ زبان فارسی و جلوگیری از فساد آن بشود مثلاً باید بهمگان تلقین کنیم که ترتب اعداد نه فقط در فارسی بلکه در هیچ يك از السنه معروف جهان با عدد يك آغاز نمیشود پس لغت يكم غلط است باید نخست و نخستین گفت ، دوم بتشدید و او هم غلط است زیرا که و او در عدد «دو» جانشین ضمه است و تشدید هم ندارد : سوم نیز از دو غلط بر خوردارست یکی افزودن واو بر کلمه سه و دیگر مشدد ساختن آن. عدد سه مختوم به « هاء » خفیف است که جانشین یاء در عدد قدیمی سری شده و این یاء در اعداد سیزده و سیصد خود را نشان میدهد . شعرا و نویسندگان پیشین اینها را رعایت میکردند چنانکه اثیرالدین اخسیکتی در قصیده بی گوید :

برای هضم اول در بدن کاریگر آورده

مرتب چارجنس اندر دورسته سی و دواعوان

اول ساز گزیدن را دوم گزاز برییدن را

سیم برتر گزیدن را چهارم آسیای نان

در این چکامه اندک تصرفی نموده و کلمه اول را بجای «یکی» نهادم که آنطور حاصل شود و بموضوع هم ضرری نرسد .

از استاد بزرگوارم استدعا میکنم که با ساختن اسم مصدر یا حالت مصدری از صفت جدال کنند و از وضع لغات پیدایش و نرزش ممانعت فرمایند همچنین قلمزنان را از تطابق صفت و موصوف و جمع بستن لغات فارسی با «جات» و «ات» که متأسفانه اساتیدی مانند آقای حکمت نیز در دامش گرفتار شده اند منع فرمایند و از اینقبیل انحرافات که چشم ناتوان حقیر اجازه ورود در آنها را نمیدهد. اما استدعا دارم سنگ لغات عربی را بسینه نزنند بگذارند ما که عربی نمیدانیم کلمه اعراب را جمع عرب

بدانیم حتی اگر سلیقه حقیر را تخطئه نمیفرمایند تدریس این زبان مشکل را خاص دانشگاه و کرسی زبان کنند دست کم در کلاسهای پنجم و ششم متوسط آذربان را با الضرب و القتل و اینکه الضرب در اصل چه بوده است بر فرزندان بینوای ما تحمیل فرمایند :

در خاتمه این را هم عرض کنم که گروهی بزعم بنده « بغلط » مدعیند که تحصیل فارسی پیرو تحصیل زبان عربی است ولی این دعوی برهانی منطقی ندارد. ما کلماتی را از لسان تازی گرفته بنحوی که میخواهیم بکار می‌بریم گاهی صورت نحوی آنها را دگرگون ساخته حتی در معنایی دیگر استعمال می‌کنیم و در موقع گفتگو بچیزی که فکر نمی‌کنیم شیوه دستوری و معنای اصلی آنهاست مثلاً ما ظاهر و طاهر را بکار می‌بریم بدون آنکه بدانیم اسم فاعل است یا صفت مشبیه، مظنون را بجای ظنین می‌نهییم و به مفهوم اصلی آن کار نداریم.

و بهمین وتیره بازبانهای فرانسوی و انگلیسی عمل می‌کنیم مثلاً مکانیک را بجای مکانیسین استعمال می‌کنیم. اگر دانستن و آموختن زبان فارسی با علم بزبان عربی ملازم باشد چرا باگر امر انگلیسی و فرانسه نباشد مگر ماصدها مفردات از آن السنه نگرفته حتی لغت میل را که گویا اصلاً فارسی است مایل نمیگوئیم.

اگر عرض کنم که آموختن صرف و نحو عربی موجب اشتباهات بزرگ هم می‌شود شاید باور نکنید اما باخواندن يك مثال برای نمونه ممکن است متقاعد شوید. عربی خوانندگان میدانند که فعلیه بر فاعل جمع بسته میشود مانند دقیقه و دقائق، صحیفه و صحائف و غیر اینها بهمین جهت از کلمه جمع خصائص مفرد خصیصه را وضع کردند در صورتیکه خصائص جمع خاصیت است و خصیصه اصلاً لا اقل در زبان حجازیان وجود ندارد.

بخدا اگر مافقط انحاء جمع بستن لغات عربی را یکبار مطالعه کنیم نه از زبان

عربی بلکه از تکلم عادی هم بیزار خواهیم شد. خیر آقا ما لغات عربی را گرفته حتی نمیدانیم که اکثر آنها فارسی است آیا برای استعمال آن کلمات محکوم با موختن صرف و نحو عربی هستیم نه جانم نه فرزندم نه برادرم نه نه نه.

خیلی پر حرفی کردم امیدوارم استاد بزرگوارم این فضل فروشی جاهلانه را بر من ببخشایند. چانه پیران وقتی که گرم شد هیچ ترمزی برای نگهداری آن مؤثر نیست خدا رحم کند . ارادتمند ناچیز- پشمان بختیاری

قیافه حقیقی حافظ - حافظ مجرد از اوهام و بلند پرواز که تحقیر خود را نسبت به سخافات پنهان نمیکنند ولی متظاهر بانکار و بحث استدلالی در رد آنها نیز نمی شود ، و با همان ابهام زیبای شاعرانه بدان اشاره ای کرده و میگردد در این بیت متجلی است. فرشته نمیداند عشق چیست. حافظ دیگر توضیح نمیدهد که چرا ؟ و اشاره ای هم باین نمیکنند که لوازم این کار در وجود وی تعبیه نشده است و از این رو نباید بخود ببالد ، همین قدر میگوید (فرشته عشق نداند که چیست) این گناه ، گناه عشق ، از مختصات فرزند آدم است ، اثری است که پدرش وقتی (روضه رضوان را بدو گندم بفروخت) برای او بجا گذاشت . پس از آن در قسمت دوم هم نمیگوید (ما باین گناهی که بشر را از فرشتگان امتیاز میدهد میبالم) ولی برای نشان دادن تحقیر خود به فرشتگان که از عالم عشق خبری ندارند بهمان جمله قصه مخوان اکتفا میکند یعنی طول کلام در امور بدیهی لازم نیست . (نقشی از حافظ)